

اهمیت مردم نگار ایران

● نعمت‌الله فاضلی، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی،
مردم‌شناس

مردم‌شناسی، فرهنگ را بررسی می‌کند و فرهنگ نظام مشترکی از باورها، ارزش‌ها، رسم‌ها و رفتارهاست. «(مردم‌شناس) ... به رفتار انسانی علاقه‌مند است، نه به این دلیل که در فلان سنت مورد نظر شکل گرفته است یا مال خودمان است، بلکه چون به هر دلیل در سنتی شکل گرفته است. مردم‌شناس به انبوه رسومی که در فرهنگ‌های مختلف وجود دارد علاقه‌مند است و هدفش آن است که دریابد فرهنگ‌ها چگونه تغییر می‌کنند و چگونه از هم متمایزند، چگونه خود را به شیوه‌های مختلف بیان می‌کنند، و چگونه رسوم هر قومی در زندگی تک تک افراد آن قوم سریان می‌یابد.» (Benedict, 1968, P.1)

مردم‌شناس قصد دارد تا به کمک مشاهده، توصیف، طبقه‌بندی و مقایسه تطبیقی فرهنگ‌ها، به ساز و کارهای تحول و تغییر فرهنگ دست یابد. شناخت فرهنگ به نوعی شناخت بودن ما در جهان است. وقتی شناخت نسبت به فرهنگ بدست می‌آید، یعنی بودن و وجود فردی و اجتماعی فرد و جامعه تا اندازه‌ای روشن شده است. به گفته بندیکت، مردم‌شناسی یعنی شناخت چگونگی شکل‌گیری رفتارها در سنتی خاص. به لحاظ تنوع رفتاری، تنوع فرهنگ‌ها نیز ناگزیر است و به دلیل آن که افراد جامعه‌ای خاص، رفتارهای گوناگونی در ابعاد مختلف از خود بروز می‌دهند، پس فرهنگ‌های منحصر بفردی مثل فرهنگ مصرف، فرهنگ سیاسی یا فرهنگ کار در هر جامعه‌ای شکل می‌گیرد. مردم‌شناسی یعنی کشف ساز و کار درونی ثبات، نظم و تغییر و تحول این فرهنگ‌ها. و از آنجا که فرهنگ هر جامعه‌ای، شبکه‌ای منحصر بفرد از روابط متقابل و معانی مستتر در آنها و جلوه‌های عینی زندگی مادی است، لذا مردم‌شناسی هر جامعه‌ای نیز منحصر بفرد است.

ابزار کار مردم‌شناس، توصیف و طبقه‌بندی است. مردم‌شناسان غالباً در مرحله توصیف، از مردم‌نگاری سود جسته‌اند. درک معنای مردم‌نگاری، مستلزم شناخت دقیق مفهوم فرهنگ است. از میان تعاریف مختلفی که برای مفهوم فرهنگ ارائه شده‌اند، می‌توان به طور خلاصه به تعریف جیمز اسپرڈلی و دیوید مک کوردی اشاره کرد، به عقیده ایشان فرهنگ، «معرفت و شناختی (است) که مردم جهت تعبیر و تفسیر رفتار اجتماعی به کار می‌گیرند.» (جیمز اسپرڈلی و دیوید مک کوردی، ص ۲۶). توجه به عبارت تعبیر و تفسیر رفتار اجتماعی بسیار اهمیت دارد. مردم‌شناسی در مقام علمی که در پی درک فرآیند این تعبیر و تفسیر است

اهمیتی بسزا دارد. به کمک همین درک است که می‌توان زندگی مردم و شیوه رفتار ایشان را باز شناخت. این تعبیر و تفاسیر و منشأ آنها پنهان هستند و به مدد مشارکت در زندگی مردم و تلاش برای ترسیم دقیق آنها می‌توان دنیای پر رمز و رازشان را کشف کرد. مردم‌شناسی می‌کوشد تا در پس ظاهر زبان، رفتار و تعینات مادی زندگی مردم، به دنیای تعبیر و تفاسیر و معانی پنداشته در ذهن ایشان راه ببرد.

مردم‌شناسی - آن‌چنان که از شرح فوق بر می‌آید - در ایران سابقه‌ای طولانی دارد. بدین معنا که همواره کسانی در تاریخ ما بوده‌اند که کوشیده‌اند مکنونات ذهنی ایرانیان را در پس ظاهر زندگی و گفتار و کردارشان دریابند. سفرنامه‌ها، داستان‌ها، و مردم‌نگاری‌های ساده و پیچیده، همه از این دست هستند، که البته بسیاری از آنها در چارچوب سنت ایرانی - اسلامی قرار دارند. به لحاظ روش شناسی علم شاید نتوان نام علم مردم‌شناسی را بر این آثار نهاد ولی به لحاظ اطلاعاتی که در اختیار ما می‌نهند، می‌توان آنها را در رده آثار مردم‌شناسی یا حداقل مردم‌نگاری طبقه‌بندی کرد.

خصیصه بارز این قبیل آثار در ایران، پیروی ایشان از یک سنت ادبی است. بدین معنا که همواره کار ادبی و توجه به جوانب زیباشناختی و هنری این آثار، جالب توجه بوده است. همین امر سبب شده است که تحلیل این آثار در چارچوب آفرینش‌های ادبی، بر جلوه مردم‌شناختی آنها سایه افکند. در میان اغلب آثار ادبی که وجهه مردم‌شناختی دارند، نوعی نظریه فرهنگی درباره جامعه ما پنهان است، لذا تفحص جهت‌دار مردم‌شناختی می‌تواند این نظریه را استخراج کند و سبب ساز نگاه از منظری دیگر به این آثار شود.

در تاریخ یکصد ساله گذشته ایران سه چهره بارز وجود دارند که در خلال کار هنری به شیوه داستان‌نویسی، به پردازش یک نظریه فرهنگی خاص درباره ایران نائل آمده‌اند. این سه تن عبارتند از محمدعلی جمالزاده، صادق هدایت و جلال آل احمد. هر یک از این سه تن به شکلی خاص خود، فرهنگ ایران را برش زده‌اند و جوانبی از آن را در معرض دید مخاطب قرار داده‌اند. ادامه این نوشتار تلاشی است برای نمایاندن جوانب مردم‌شناختی آثار این سه تن و رسیدن به چارچوبی نظری برای تحلیل نظریه فرهنگی هر کدام از ایشان.

در تاریخ یکصد ساله گذشته
ایران سه چهره بارز وجود دارند که در
خلال کار هنری
به شیوه داستان‌نویسی،
به پردازش یک نظریه فرهنگی خاص
درباره ایران نائل
آمده‌اند. این سه تن عبارتند
از محمدعلی جمالزاده،
صادق هدایت و جلال آل احمد.



محمد علی جمالزاده از پرحرف و حدیث‌ترین شخصیت‌های ادبیات یک قرن گذشته ایران است. در حق جمالزاده از حد تکفیر تا مرز تقدیس سخن گفته‌اند. عمر درازش به او فرصت داده است که دوره‌های نسبتاً طولانی از تاریخ معاصر ایران را درک کند و در این روند اشخاص بسیاری را در کنار خود داشته است. بسیاری او را مبدع داستان کوتاه در زبان فارسی می‌دانند و از اولین کسانی است که زبان فارسی را که پیش از او به صورت نثر مسجع ادبی فقط در میان حلقه نخبگان متداول بود به زندگی روزمره مردم پیوند زد و از این جهت خدمات بسیاری ارائه کرد. از سویی دیگر او اوقات اندکی از عمر درازش را در ایران گذراند و آرامش دریاچه «یمان» شهر ژنو را به زیستن در مملکت خودش ارجح دانست. پدرش مبارز مشروطه بود و به همین دلیل هم کشته شد و خود وی نیز مدتی را در زمان جنگ اول جهانی، صرف مبارزه کرد. او فرزند یک واعظ وابسته به نظام سنتی و دینی ایران بود و پرورش مذهبی داشت و از طرفی هم در اروپا با اندیشه غربی، ادبیات اروپا و دموکراسی و آزادی مواجه شده بود. از سنت ادبی نخبه پسند ایران بُریده بود و داستان کوتاه را در ادبیات روزمره ایرانی نشاء کرده بود. اما گیر علامه بازی تقی‌زاده و محمد قزویی و مجتبی مینوی هم افتاده بود. از لحن و کلامش بوی دردمندی می‌آمد چنان که دردمندی مثل آل احمد در نامه‌اش به جمالزاده می‌نویسد: «هیچ وقت نمی‌توانم فراموش کنم که سه چهار بار در کلاس‌هایم، وقتی «دوستی خاله خرسه» شما را برای بچه مدرسه‌ای‌ها می‌خوانده‌ام گریه‌ام گرفته است، و به همین مناسبت همیشه به خودم می‌گفتم چرا آدمی که «یکی بود و یکی نبود» را نوشته است بر می‌دارد و مثلاً «صحرای محشر» را می‌نویسد؟» (دست‌غیب، ص ۷). همان‌طور که آل احمد به او تذکر می‌دهد، هم «دوستی خاله خرسه» را نوشته و هم «صحرای محشر» را. جمالزاده هم مبارز است و هم از ادوارد براون که عمله زور و استعمار بود و نوجه‌هایی مثل تقی‌زاده داشت، تعریف و تمجید می‌کند. جمالزاده در کتاب «خلقیات ما ایرانیان» می‌نویسد، «پروفیسور براون که ایران و ایرانی را بهتر از هر کس می‌شناخت...» (جمالزاده، ۱۳۳۵، ص ۱۵). همه اینها سبب شده است که برداشت‌های متفاوتی از جمالزاده ارائه شود. اما خصیصه کلی همه نقد و برداشت‌های انجام شده درباره محمدعلی جمالزاده آن است که نقد ادبی وجه غالب آنها بوده است. عبدالعلی دستیب در «نقد آثار محمدعلی جمالزاده» دست به نقد ادبی می‌زند که البته حیطة گسترده‌ای را بررسی می‌کند، اما تقریباً می‌توان گفت که چیزی درباره نظریه جمالزاده درباره فرهنگ ایران در آن به چشم نمی‌خورد. محمد بهارلو هم در «گزیده آثار محمدعلی جمالزاده» مقدمه‌ای مفصل بر آثار او می‌آورد اما پا را از حیطة نقد ادبی و شیوه و سبک نگارش و کیفیت ادبی آثار جمالزاده فراتر نمی‌نهد.

اما جمالزاده از بُعد دیگری نیز قابل بررسی است. لب کلام این‌که جمالزاده دارای یک نظریه فرهنگی در باب فرهنگ ماست. این نظریه فرهنگی، سبک و سیاقی مردم‌شناختی دارد. جمالزاده اساساً به

ساختارهای فرهنگ ایرانی بی‌توجه است به این معنا که در آثار جمالزاده هرگز به تحلیل ساختاری و بحث در باب کلیت نظام اجتماعی بر نمی‌خوریم. این روند در صادق هدایت و به طور نسبی در جلال آل احمد هم تکرار می‌شود. هر سه نفر به توصیف دقیق نموده‌ها علاقه نشان می‌دهند. جمالزاده همان‌طور که در مقدمه «خلقیات ما ایرانیان» نوشته است آینه ملت ایران شده بود و قصد داشت عیب مردم را راست بنماید.

جمالزاده به لحاظ زمانی دقیقاً در نقطه تحول اساسی تاریخ معاصر ایران دست به قلم می‌شود. از یک سو می‌بیند که مملکت پر شده است از گداگشته‌ها و کوس عقب‌ماندگی ما را چنان می‌زنند که صدایش گوش فلک را کر می‌کند و از طرفی، جلوه‌های تمدن مادی غرب را هم می‌بیند و مثل همه افراد آن دوران دلش می‌خواست ایران هم سری میان سرها در بیاورد. جمالزاده فیلسوف نیست که نظریه فلسفی بدهد و اقتصاددان هم نیست که راه‌حل عملی ارائه کند. او در نتیجه مشاهده، توصیف و زیستن همدلانه با این مردم، سعی می‌کند تا ریشه عقب‌ماندگی را در خودمان جست‌وجو کند. «ملاحظه می‌فرمایید که از رفع فساد سخن نمی‌رانم. علت آنست که فساد را در میان خودمان مرض مزمن بسیار قدیمی تشخیص داده‌ام که قرن‌های متمادی است در اثر استعداد سیاسی و مذهبی و خرافات و موهومات اجدادی و نیاکانی بر وجود ما استیلا یافته است و مانند هر مرض کهنه تا به اسباب علل واقعی آن دست نیابیم محال است که از عهده علاج آن برآییم...» (جمالزاده، ۱۳۳۵، ص ۵ و ۶).

اولین ترشح نظریه فرهنگی جمالزاده درباره ما همین جاست جمالزاده همه چیز را به خود ما منسوب می‌کند. به سختی بتوان ردپای تئوری توطئه یا ربط عقب‌ماندگی به استعمار و سلطه خارجی را در آثار او پیدا کرد. «امید است اینهمه بیانات دلخراش ما را متنبه سازد و دیده انصاف ما را بگشاید و به ما بهتر بفهماند که مریض و علیل و بیماریم و احتیاج مبرم حیاتی و مماتی به مداوا و معالجه داریم.» (همان، ص ۶)

«علّة اللیل اینکه ما ایرانیان با آنهمه گذشته‌های تاریخی نتوانستیم شانه به شانه و هم‌کام با ملت‌های نوحاسته جلو برویم و همچنان که دارای صفات و مواهب معنوی و درونی تمدن هستیم از نعمات مادی و ظاهری آن نیز برخوردار باشیم همین معایب اخلاقی و امراض روانی ما بوده است...» (همان، ص ۱۲). جمالزاده مرض را در درون ما می‌جست و اولین گام درمان را نشان دادن عوارض و مشخص کردن ماهیت مرض می‌دانست و این کار را در قالب داستان کوتاه که هر کدام از داستان‌ها تصویری از گوشه‌های از فرهنگ ما هستند، انجام می‌دهد. جمالزاده منتقد اجتماعی است و چشم خود را بیشتر به روی کاستی‌ها می‌گشاید. او نوعی مسأله‌شناسی را پیش گرفته بود.

خلاف این نظر هم ابراز شده است. محمد بهارلو در مقدمه «گزیده آثار محمدعلی جمالزاده» می‌نویسد، «اما «فارسی شکر است» به عنوان اولین داستان کوتاه ایرانی، داستانی که نویسنده‌اش آنرا «محض تفریح خاطر» نوشته و بر آن نام «حکایت» گذاشته است از

جمالزاده در قالب داستان کوتاه، کاری

شبیبه به اثر بزرگ

اسکار لوئیس در «فرزندان سانچز»

انجام داد یا لافل ما

امروز قادریم چنین برداشتی داشته

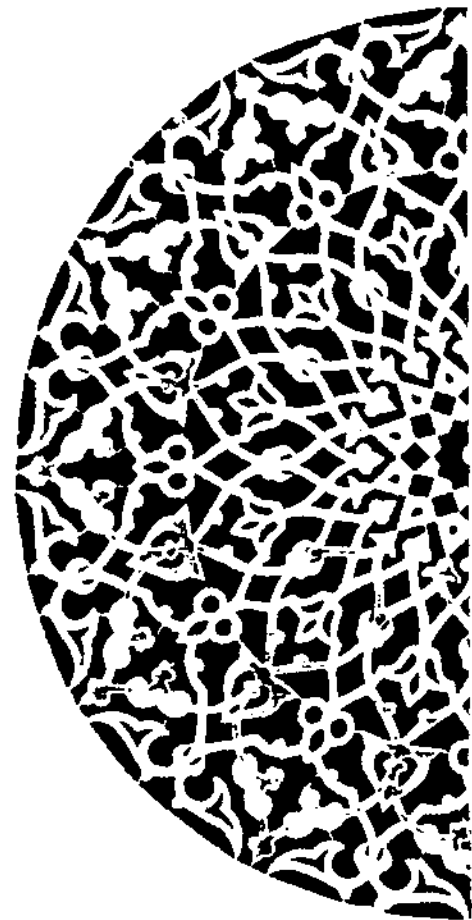
باشیم. آثار جمالزاده

بازتاب فرهنگ

ایران زمان اوست

و توصیف هنری و مناسبی از

زمانه اوست.



حیث سبک و نوآوریهای زبان دارای اهمیت است» (بهارلو، ص ۲۸). اما اگر امروز بخواهیم درباره نویسنده «فارسی شکر است»، از روی نوشته‌اش قضاوت کنیم باید ببینیم که او در زمانه‌ای واقع شده بود که داشت فرهنگ قر و قاطی عربی - ایرانی - غربی که در عین حال هیچ‌کدام هم نبود به صورت جدی شکل می‌گرفت و جماعت ایرانی - عین رمضان مادر مرده^۱ - وسط این بلبشو حیران شده بودند. و جمالزاده زبان را به عنوان نماد این اختلاط نامیمون تصویر می‌کند و از سوی احتمالاً خوب می‌داند که وقتی زبان جامعه‌ای مغشوش شد، اندیشه‌اش نیز در دامن حیرانی می‌افتد ولی برای این کار دست به توصیف می‌زند نه تحلیل فلسفی و یا برداشت جامعه‌شناسی. جمالزاده در «فارسی شکر است» آینده فرهنگ مخلوط ایران را تصویر کرد.

دومین داستان کتاب مشهور «یکی بود و یکی نبود» داستان «رجل سیاسی» است. این داستان هم طنز است و هم نمونه‌ای از یک کار ادبی نو در نثر فارسی، اما یک چیز دیگر هم هست؛ نظریه‌ای فرهنگی درباره گردش نخبگان در فرهنگ سیاسی ما. علی رضا قلی در مقدمه «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» معتقد است که هر جامعه‌ای نیازمند مطرح کردن نظریه خاصی درباره گردش نخبگان خودش است، گردشی که او یکی از خصیصه‌هایش را نخبه‌کشی می‌داند. جمالزاده هم خصیصه دیگر این فرهنگ سیاسی را سفته‌پروری می‌داند، جُقالی که الله بختکی سری میان سرها در می‌آورند، کسانی که از زیر بوته در می‌آیند و می‌شوند نادرشاه، شاه عباس، کریمخان زند، میرزا آغاسی و میرزا آقاخان نوری و هزار نفر دیگر که تاریخ این سرزمین به خود دیده است.

جمالزاده از اولین کسانی است که در تاریخ یک قرن اخیر ایران کوشید تا مسأله‌ای را به این شکل طرح کند که، ما از دیدگاه خارجیان چگونه هستیم؟ مسأله اصلاً این نیست که برداشت او از دیدگاه خارجیان نسبت به ما درست است یا نه مسأله این که چنین سؤالی طرح شود. حکایت پنجم کتاب «یکی بود و یکی نبود» داستان «بیله دیک بیله چغندر» است. دلاک خارجی برداشت خود را از ایرانی ارائه می‌دهد. همچنین در «خلقیات ما ایرانیان» فصلی را به «آراء و عقاید بیگانگان که در حق ما ایرانیان گفته‌اند» تخصیص می‌دهد و فصلی دیگر را به «پاره‌ای از آنچه فرنگی‌ها در این قرن‌های اخیر در حق ما ایرانیان گفته‌اند». روث بندیکت در یادداشتی که بر کتاب «ژاپنی‌ها دارند می‌آیند» نوشته است، می‌نویسد، «همچنین از اداره اطلاعات جنگ آمریکا که این مأموریت را به من داد تا راجع به ژاپن گزارش تهیه کنم و نیز از پروفسور جرج تیلور معاونت خاور دور و فرمانده آکسندر لئون، رئیس بخش تحلیل روحیات خارجی‌ها، نیز سپاسگزارم که مطالب لازمه را در اختیارم قرار دادند.» (بندیکت، ص ۱۱). و بندیکت در راستای تحلیل روحیات خارجی‌ها کتاب خود را نوشت و البته بندیکت یک مردم‌شناس فرهنگی بود. جمالزاده از اولین پردازندگان به این امر در ایران است - البته به شکلی خام. تهیه فرهنگ لغات عامیانه هم از دیگر مساعی مردم‌شناختی

محمدعلی جمالزاده است.

بحث درباره جمالزاده به درازا کشید. قصدمان طرح کردن کارهای جمالزاده در قالب یک نظریه فرهنگی برای جامعه ایرانی است. جمالزاده در قالب داستان کوتاه کاری شبیه به اثر بزرگ اسکات لوئیس در «فرزندان سانچز» انجام داد یا لااقل ما امروز قادریم چنین برداشتی داشته باشیم. آثار جمالزاده بازتاب فرهنگ ایران زمان اوست و توصیف هنری و مناسبی از زمانه اوست. جمالزاده ارزش آن را دارد که به عنوان یک مردم‌شناس انتقادی که دارای نظریه فرهنگی مناسبی درباره ایران است مورد بررسی قرار گیرد. اما جمالزاده عاقبت به دردی که جلال آل احمد برایش پیش بینی کرده بود دچار شد. هنوز هم بیشتر مردم‌شناسان متفق القولند که مشاهده و مشارکت در زندگی اجتماعی هر گروه، بهترین راه برای درک فرهنگ گروه است. آل احمد خودش دقیقاً همین کار را انجام داده بود. اما جمالزاده تقریباً همه عمر را در خارج از ایران گذراند. جلال آل احمد در نامه مشهورش به جمالزاده می‌نویسد، «من اگر جای شما بودم به جای اینکه راه همچون رهروان بروم، ده بیست سان پیش قلم را غلاف می‌کردم یا دست کم قدم رنجه می‌کردم و سر پیروی هم شده به وطن برمی‌گشتم و یک دوره کامل درس را دوره می‌کردم... به هر صورت وقتی من می‌بینم قلم شما بوی الرحمن گرفته است...» (دستغیب، ص ۱۰). جلال راست می‌گفت چرا که «سر و ته یک کرباس» (یا اصفهان نامه در دو جلد) و «شورآباد» و «غیر از خدا هیچکس نبود» از آخرین کتاب‌های جمالزاده است که در هیچ یک از آنها مطلب تازه‌ای دیده نمی‌شود و مکرر کردن سخنان پیشین اوست» (دستغیب، ص ۱۳۹). جمالزاده اگر می‌خواست نظرگاه مردم شناختی‌اش را حفظ کند می‌بایست با این مردم می‌زیست تا دوباره می‌توانست «فارسی شکر است» را بیافریند یا همچون «درد دل ملاقربانعلی» نشان دهد که چگونه عواطف فردی در برابر ساخت اجتماعی جامعه ایران متعارض می‌نمایند. دوری جمالزاده از ایران سبب شد که هم قلمش «بوی الرحمن» بگیرد و هم سنت انتقادی که می‌توانست بنا کند، از بین برود.

چشم‌انداز مردم‌شناختی آثار صادق هدایت

یوسف اسحاق پور، فیلسوف ایرانی که چهل و چند سالی است دور از ایران در فرانسه زندگی می‌کند در کتاب «بر مزار صادق هدایت» موفق می‌شود ارتباط خوبی میان فردی‌ترین جوانب زندگی صادق هدایت و اوضاع و احوال اجتماعی زمانه او برقرار کند و به عبارتی هدایت و کارهایش را در زمینه اجتماعی‌شان بنشانند. اسحاق پور موفق می‌شود زمانه پرتناقض هدایت را با وجود پرتناقض او پیوند بزند، و چهره روشن نظریه فرهنگی هدایت را از خلال پیچیدگی ابهام‌آمیز و رمزآلودترین داستان‌هایش بیرون بکشد.

«او خودش را «چوب دوسر طلا»^۱ می‌دانست. آدمی که «شتباهی به دنیا آمده، از این جا مانده و از آن جا رانده.» این «چوب» مثل زندگی خود او، مثل ایران نوین، روی یک خط مرزی معلق بود، آویزان میان شرق و

هدایت به شیوه مردم شناختی
و به شکل توصیف در قالب داستان و کار
ادبی موفق می‌شود
با نمایاندن سطحی‌ترین لایه - در
ظاهر - ریشه‌های عمیق
اندیشه و باور جاهل پرور
را بیرون بکشد.

آل احمد دست به توصیف
مردم‌شناختی زد تا نشان دهد که اساس
فرهنگ، شکل و مهم‌تر از
همه محتوای آن در حال تغییر است.

غرب» (اسحاق پور، ص ۸). هدایت میان این معلق بودن و در وصف دنیای شرق که می‌رفت تا در بازار جهانی غرب بلعیده شود می‌نوشت. هدایت می‌دید که فرهنگ سنتی - پیرمرد خنزرینزری «بوف کور» و همه خرت و پرت‌هایش - تاب این فشار را ندارد و از سوئی ناکافی هم هست.» (اسحاق پور، ص ۱۰). «ایرانی که هدایت در آن زیسته همان زمان هم از نفس افتاده بود، به مانند «شعاع آفتاب بر لب بام» می‌رفت که در تاریکی ناپدید شود، و تنها تیرگی‌هایش در بوف کور بماند و بس، با بوی نای و پوسیدگی‌هایش، با کثافات و خرت و پرت‌های بی‌مصرفش.» (اسحاق پور، ص ۲۶). هدایت نقد زمانه خویش را آغاز کرده بود و به همین دلیل از زبان همان‌هایی آغاز کرده بود که واقعیت تاریخی زمانش را ساخته بودند. به همین دلیل بود که تحقیق در زبان عامیانه را آغاز کرد. هدایت می‌دانست که هستی اصیل جامعه‌اش را همین جماعتی تشکیل می‌دهند که مثل علویه خانم فحش‌های آب نکشیده نثار هم می‌کنند. او از میان این همه فحش و ضرب‌المثل و دوز و کلک آنچه گرفتاری بود گرفت. او دنیای جامعه‌اش را بررسی می‌کرد، «دنیایی از مقوله ماقبل سرمایه‌داری که در زیر بار فشار بازار جهانی فرو ریخته بود بی‌آنکه فرد قائم به ذات و خود فرمان آغاز سرمایه‌داری اروپا، پیش از دوران «تمامیت» و مرگش در قرن بیستم پا به عرصه وجود گذاشته باشد.» (اسحاق پور، ص ۱۴).

و در این آشوب و غوغا و سردرگمی و نادانی عوام و تقدیر شومشان و در میان ستمی که جماعتی خائن بر این مردم تازیانه چسبیده می‌راندند او خواست تا حقیقت موقعیت تاریخی را عریان کند و سنجش انتقادی را آغاز کرد. «ولی سنجش انتقادی به تاخیر به مراجع ستم ختم نمی‌شود. انتقاد واقعی و کارساز این است که کیفیت درونی زندگی زیر ستمی را که تحملش ناممکن است بیابی و عریان کنی؛ نشان دهی که حقیقت یک موقعیت تاریخی در چیست و چشم‌انداز آن کدام است. و این کاری است که از روشنفکر و تبلیغاتچی ساخته نیست، کار نویسنده است. کار بوف کور بود...» (اسحاق پور، ص ۳۴).

هدایت از سر تفنن، مشغله دانشگاهی، مقاله چاپ کردن برای دانشیار شدن! و ادای میهن دوستی درآوردن روی به فرهنگ عامیانه نیاورده بود. هدایت فهمیده بود که فرهنگ مردم را باید در درون زندگی مردم جست. «مردمی که هدایت تا آخر عمر احساسی دوگانه نسبت به آنها داشت. از طرفی عاشق آنها بود و از سوئی به خاطر جهل و خرافات و عقب ماندگی و فرومایگی‌شان هر چه بد و بیراه در چننه داشت نثارشان می‌کرد.» (بهارلو، پیشگفتار، ص الف).

هدایت به شیوه مردم شناختی و به شکل توصیف در قالب داستان و کار ادبی موفق می‌شود با نمایاندن سطحی‌ترین لایه - در ظاهر - ریشه‌های عمیق اندیشه و باور جاهل پرور را بیرون بکشد. شاید هدایت کوشید تا زمان را در ساختار ادب فارسی جا دهد و شاید هم موفق نشد، شاید از کارهای هدایت هزاران تفسیر دیگر نیز بشود. چنان‌که در این چند دهه گذشته تمام

منتقدین بنام، کشور هر یک تفسیری ارائه داده‌اند. ولی تفسیر مردم‌شناختی جزء ناگزیر برداشت از آثار هدایت است. این خصیصه از آثار هدایت در هیچ یک از اخلاف او - الّا در آثار جلال آل احمد که به گونه‌ای دیگر به بررسی فرهنگ پرداخت - به چشم نمی‌آید.

حال جالب است که برخورد جامعه مردم‌شناسی رسمی یا دانشگاهی را با هدایت اجمالاً بررسی کنیم.

نگارنده تا کنون به کمتر مقاله‌ای از صاحبان قلم در جماعت مردم‌شناس دانشگاهی برخورد کرده است که هدایت را از این دیدگاه بررسی کرده باشد.

مردم‌شناسی آثار جلال آل احمد
داستان برخورد با هدایت در مورد جلال آل احمد هم تکرار می‌شود. اولاً جلال هم درست مثل هدایت دردمند بود. و درست مثل هدایت از دست زندگی بی‌جلالی که تحملش می‌کرد دق کرد، ثانیاً جلال مردم‌شناس بود چون سطح و واحد تحلیلش و روش تحقیقش مردم‌شناختی بود. تک نگاری‌های جلال هنوز هم نشاط لازم را دارند. آل احمد نیمی از راه سفرش به جای جای این سرزمین را پیاده پیمود. آل احمد دست به توصیف مردم‌شناختی زد تا نشان دهد که اساس فرهنگ، شکل و مهم‌تر از همه محتوای آن در حال تغییر است. تک‌نگاری‌های آل احمد و داستان‌هایش مواد و ملاط نظریه او در کتاب غریب‌دگی هستند. اساس نظریه فرهنگی آل احمد در غریب‌دگی آن است که ما مقلد شده‌ایم. احساس، عاطفه و اندیشیدن ما توسط خود ما خلق نمی‌شود. و همچنین اسیر ماشین شده‌ایم. راه ارائه می‌دهد و بحث درباره صحت و سقم راه حل او بحثی دیگر است. «اما راه سوم - که چاره‌ای از آن نیست - جان این دیو ماشین را در شیشه کردن است. آن را به اختیار خویش درآوردن همچون چارپایی از آن بار کشیدن.» (آل احمد، ص ۱۱۸). او جزئیات فرهنگ مصرفی را که می‌رفت به شکل آمریکایی سازمان بیاید نشان می‌دهد، آن هم در رفتارهای روزمره و در موقعیت‌های واقعی زندگی مردم. مصرف زده شدن جامعه ایران در آینده نزدیک بعد از جلال آل احمد، درستی اندیشه او را اثبات کرد.

جلال هم درست مثل هدایت و به شیوه‌ای دیگر دست در چننه فرهنگ عامه برد، اما به کدامین دلیل؟ به این دلیل که «زبان، رقص‌ها، هنرهای دستی و همه اجزاء مرئی فرهنگ فقط اجزاء قابل مشاهده کلیتی هستند که عمیق تر و نیرومندتر از این حد است. در زیر مشاهده آگاهانه، مجموعه‌ای تام از ساختارها و ضرباهنگ‌ها وجود دارد که هسته اصلی فرهنگ را می‌سازند.» (یونسکو، ص ۲۳۷). آل احمد در پس ادبیات عامیانه، فولکلور، تک‌نگاری و داستان، همین ساختار و ضرباهنگ حیات را می‌جست، جست‌وجو در پی سطوح اولیه فرهنگ. ای. تی. هال سطوح اولیه فرهنگ را چنین شرح می‌دهد:

«زیر ساخت و سطحی پنهانی از فرهنگ وجود دارد که شدیداً الگومند است - قواعد ناگفته و مضمیر رفتار و اندیشه که بر هر آنچه انجام می‌دهیم مسلط است. این دستور فرهنگی پنهان، شیوه‌ای را که مردم با آن دنیا را

می‌بینند تعریف می‌کند، ارزش‌هایمان و سرعت و ضرباهنگ زندگی را تعیین می‌کند. اکثر ما از این ساختارها تماماً بی‌خبریم یا به صورت حاشیه‌ای از آنها اطلاع داریم» (همان، ص ۲۳۷).

آل احمد با قلمی توانا، دقیقاً توانست سیمای فرهنگی جامعه - جامعه‌ای را که بیش از زندگی کردن در آن، تحملش می‌کرد - به تصویر بکشد، تغییر ارزشی و تغییر در الگوهای اندیشیدن و تغییر به سمت مصرف بی‌در و پیکر. آل احمد می‌دید که به جای ساختن ماشین به مصرف کردن آن علاقه وافر نشان می‌دهیم و هنوز هم با گذشت سه دهه از زمان او چنین هستیم. اتومبیل‌مان غربی است، تلویزیون، رادیو، ظرف، قاشق، پارچه لباس، گندم نانمان، اسباب بزرگ دوزک زنانمان، مدل لباس خوابشان، شکل کفش و کیف و کلاه‌مان و هزار و یک چیز دیگر غربی است. و این تازه همان چیزی است که به چشم می‌آید. مگر امروز به سبک هالیوود فیلم نمی‌سازیم؟ مگر در ایران خودمان که امن‌ترین کشور جهان است و دست هر ده میلیون نفر نمی‌توان یک سلاح نظامی هم پیدا کرد، فیلم هفت تیرکش به سبک دهه شصت آمریکا نمی‌سازیم؟ مگر امروز خوانندگان موسیقی مجبور نیستند چند تا تصنیف سبک رقصی را کنار هم اجرا کنند تا نوارشان فروش برود؟ مگر کسی دیگر هست که به آوازهای ردیف موسیقی سنتی ایران گوش کند، آلا معدودی؟ آیا امروز این ما نیستیم که شعر حافظ را به اسم همونا شدن با آهنگ زمانه به شیوه داریوش می‌خوانیم؟ آل احمد همه اینها را با فراستی بی‌نظیر بریافته بود.

• منابع فارسی

- ۱- آل احمد، جلال، غریب‌دگی، انتشارات رواق - تهران ۱۳۴۱.
- ۲- اسحاق پور، یوسف، بر مزار صادق هدایت، ترجمه باقر پرهام، باغ آینه، تهران، ۱۳۷۲
- ۳- بهارلو، محمد، مجموعه‌ای از آثار صادق هدایت، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴- بهار نو، محمد، گزیده آثار محمد علی جمالزاده، نشر آروین، تهران، ۱۳۷۳.
- ۵- بسندیکت، روث، ژاپنی‌ها دارند می‌آیند، ترجمه حسین افشین‌منش، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- ۶- جمالزاده، محمدعلی، خلقیات ما ایرانیان، انتشارات نوید (آلمان)، ۱۳۴۵.
- ۷- جمالزاده، محمدعلی، یکی بود و یکی نبود، بنگاه پروین، تهران، ۱۳۲۰.
- ۸- دستنیب، عبدالملی، نقد آثار محمدعلی جمالزاده، نشر چاپار، تهران ۱۳۵۴.
- ۹- مک کوردی، دیوید و اسپرلدی، جیمز، پژوهش فرهنگی، مردم‌نگاری در جوامع پیچیده، ترجمه بیوک محمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۰- یونسکو، راهبردهای عملی توسعه فرهنگی، ترجمه محمد فاضلی، منتشر نشده.

• منابع انگلیسی:

- 1- Benedict Ruth. Patterns of culture. Rutledge & Kegan paul, England, 1968.